



حسن نبوی

# رئیس عدلیه شهرها و خاطره ای از او

ژورنال علمی و مطالعات فرهنگی

آخوند قد بلند بد منظری بعنوان رئیس عدلیه (دادگستری) بشهرها آمده بود برای مردمی که بدیدن او میرفتند خود را مرد مؤثری در مرکز معرفی میکرد و میگفت وزرا و رجال مرکز از من میترسند و حساب میبرند برای آن که در تهران مزاحم آنها نباشم مرا باینجا پرت کرده اند و الا این شغل دون مقام من است و نیز میگفت که حاکم و نظمی و غیره در امور جزائی و حقوقی مداخله میکنند و مردم را میچاپند . مأمورین حاکم در دهات بیداد میکنند من باید جلوگیری کنم و نخواهم گذاشت آنها در اموری که ازمختصات دادگستری است (عدلیه) مداخله کنند.

در شهرستانها مردم غالباً بیکارند منتظر بهانه هستند که بخانه یکدیگر بعنوان دیدو بازدید بروند اندک بهانه از قبیل آمدن مأمور یا مسافر از کربلا مکه و غیره حتی آمدن از يك ده نزدیک یا کسالت يك نفر و امثال اینها موجب دید و بازدید میشود و آنچه در آن

مجالس مذاکره شود خیلی زود در شهرهای کوچک نظیر شهرها منتشر میشود. از این راه حرفهای آخوند (رئیس عدلیه) بگوش حاکم رسیده بود باضافه آخوند بنام ادارات نوشته بود و منجمله بخود حاکم (باسطلاح امروز فرماندار) که مداخله مأمورین در امور حقوقی و جزائی که از مختصات عدلیه است جرم بشمار میرود و هر کس که مداخله کند وای بحال او.

آنروز قبل از تشکیلات مرحوم داور عدلیه بودجه و حقوق قابل ذکرى نداشت عدلیه محل و جناب آخوند برای خود عایدی که فرض کرده بودند همان بود که در اختیار حاکم بود. حاکم آن شهر ما بستگی نزدیک با والی (استاندار) داشت بهمین جهت مقتدرتر از حکام سایر شهرهای آن ایالت (استان) بود والی آن روز مرد مقتدری بود که خدماتی هم انجام داده بود پیش از آمدن آن والی حداعلای نا امنی، سرقت و قتل رواج بود بطوریکه هیچکس در هیچ جا ایمن نبود والی بسختی جلوگیری کرد و چنان امنیتی حکم فرما شد که کسی بغاطر نداشت گفته میشد که والی صریحاً دستور داده بود که حل و فصل دعاوی حقوقی و جزائی بعهده حاکم هر محل است خود والی هم در مرکز ایالت چنین میکرد در اداره استانداری که آن روز ایالتی خوانده میشد مأمورینی موظف برسیدگی باین امور بودند و همه روزه عده کثیری از باب رجوع در اطراف محل، رسیدگی باین قبیل امور دیده می شدند.

این کار یعنی مداخله در امور مذکور برای حاکم و والی عایدات قابلی داشت که بدون آن زندگی والی روبراه نبود و معروف چنین بود که هر حاکمی مبلتی بوالی داده است تا این مأموریت باو ارجاع شده است. آخوند رئیس عدلیه مامم میخواست همان پولها را از چنگ حاکم خارج کند انجام منظور او برای حاکم و والی مشکل و متعسر بود.

شهرها از روی واقع یا بصورت ظاهر شهری بود مذهبی گروه کثیری آخوند روحانی یا روحانی نما در آن شهر بودند.

آنها هم که در طبقه روحانیون نبودند ملبس بلباس روحانی بودند گفتگوی مجالس در اطراف امور مذهبی دور میزد یا بدگویی از یکدیگر آخوند رئیس عدلیه توجهی باین موضوع نداشت ضمن گفتگو و مکالمات خود مطالبی میگفت که بعضی نسبت بمقاید او ظنین میشدند.

جناب آخوند در شهر ماتنها بود عیال و اولادی نداشت و اگر داشت با خود نیاورده بود. در شهر شایع شد که زنهای هر جائی بخانه او رفت و آمد دارند چنین زنهایی در شهر ما بسیار کم وانگشت شمار بودند و نیز شایع شد که جناب آخوند از شرب مسکر هم روگردان

نیست و رفتار و عملیات آخوند دور از چشم حاکم و نظمی نبود .

شنیده شد که آخوند با زنی بنام توران مرتبط شده و بعضی از شبها آن زن در خانه آخوند بسر میبرد هر روز نسبت با آخوند بدبخت شهرت های سوئی منتشر میشد گفته میشد حاکم و نظمی در این گونه انتشارات بی دخالت نیستند .

شبی در خانه یکی از تجار شهر که بصلاح و تقوی هم معروف بود دعوتی شد بعنوان روزه ، آن روزها تشکیل مجلس روزه خوانی در شهر ما زیاد بود و این مجالس وسیله بود برای وقت گذرانی در آن شب در خانه آن مرد معروف مجلس روزه تشکیل شد مرکب از عالم و روحانی بزرگ شهر و عده از متعینین و محترمین پس از خواندن روزه و صرف شام ناگاه در بیرون اطاقیکه آن جمع در آنجا بودند سرو صدا و غوغائی برخواست مردی فریاد میکرد ای مردم این چه مسلمانی است این چه وضعی است آقایان چرا بدام نمیرسید . همه باوج خود رسید و از این قبیل کلمات زیاد شنیده میشد . تماماً حاکی از این بود که ظلم بزرگی باین مرد شده و امر خلاف شرعی واقع گشته است عالم بزرگ شهر فرمودند که این مرد بیاید ببینیم چه میگوید و چه ظلمی با او شده است مرد را وارد اطاق کردند مدتی فریاد میکرد و بسر خود میزد بالاخره باو گفته شد این طور فهمیده نمیشود که توجه میگوئی ، و چه ظلمی بتو شده است داد و فریاد مکن و مطلب خود را با آرامی بیان کن تا معلوم شود که موضوع از چه قرار است گفت آقایان چه بدتر از این که رئیس عدلیه زن مرا برده و در خانه خود نگاه داشته و یا بشرب مسکر و اعمال خلاف ناموس مرتکب میشود ، اگر از من رفع ظلم نشود خودم را خواهم کشت و مرتب توی سر خود میزد . حضار گفتند آخر چرا چنین تهمت به مرد محترمی میزنی نباید چنین نسبتی ب مرد مسلمانی داد . آن مرد بافتان و فریاد گفت بهترین دلیل این است که الساعه زن من در خانه او مشغول آواز خواندن است .

چند نفر را با من بفرستید تا موضوع را ثابت کنم بر اثر اصرار چند نفر از ثقات آن مجلس معین شدند که با مرد شاکی باطراف خانه آخوند بروند تا راساً دروغ قضیه کشف شود آن ها راه افتادند در بین راه رئیس نظمی (شاید بر حسب اتفاق) با آن ها ضمیمه شد و بخانه آخوند رفتند ولی رئیس نظمی بر گشت و دخالتی نکرد آن عده پشت دیوار

خانهٔ آخوند رئیس عدلیه رسیدند. صدای آواز خواندن زنی بگوش میرسید که با صدای زدن دایره توأم بود و شنیده شد که تصنیفی را ترنم میکند و در آخر هر شعری از آن تصنیف با صدای بلند میگوید حالا زوده. آن جماعت ثقات قدری توقف کردند و گوش فرامیدادند کم کم و اخوان صدا عوض شد و بجای حالا زوده که اول شنیده میشد میگفت (حالا وقتشه) مرد شاکی اصرار داشت که آقایان بداخل خانه بروند دست بدر زدند اتفاقاً در باز بود با احتیاط وارد خانه شدند آخوند یکمرتبه متوجه شد که عده از پشت پنجره عبور میکنند با عجله از در دیگر اطاق پابفرار گذاشت عده که فقط حس دین داری در آن وقت شب آنهارا و ادا ر بآن کار کرده بود وارد اطاق شدند بساط شرب در اطاق دیده میشد آن زن هم روبه دیوار نشسته و لباس خود را مرتب میکرد مرد شاکی که خود را شوهر آن زن معرفی میکرد دینای داد و فریاد را گذاشت و میگفت که من یا باید خودم را بکشم یا این زن را. رفت بطرف زن که او را بزند مؤمنین مانع شدند زن بکلی ساکت بود و پیدا بود که عصبانیت مرد خیلی جدی نیست. آن عده که مأموریت خود را انجام داده بودند برگشتند و بهمان خانه که عالم بزرگ شهر و گروه دیگری با انتظار برگشت آنها بودند رفتند و جریان را چنان که دیده بودند بحضار گفتند آثار ناراحتی و تعصب در چهره آنها ظاهر شد چند نفر با عصبانیت و عدهٔ ملامت بر داد و غوغا راه انداختند و از عالم بزرگ شهر خواستند که سزای چنین آخوند اعدام است یکی میگفت باید او را سنگ سار کرد گروهی میگفتند چون آن آخوند در لباس روحانیت بچنین اعمال ناشایستی دست زده بحیثیت جامعهٔ روحانی لطمهٔ شدیدی وارد شده خلاصه هر کس چیزی میگفت و مجلس پر از داد و جنجال شد عالم بزرگ شهر که مردی دانشمند و با تجربه بود، و سردو گرمی روزگار را چشیده بود فرمودند که باید از دولت مخصوصاً از والی خواست که بعمل زشت این مرد رسیدگی کنند و چنین مردی را الا اقل از این شهر دور کنند مجلس خاتمه یافت و حضار بخانههای خود رفتند.

صبح روز بعد عده از دکانها باز نشد و گروهی از کسبه و اصناف و دیگر مردمان مجتمعاً ب اداره حکومتی (فرمانداری) رفتند و فریاد میکردند که زندگی در چنین شهری که رئیس عدلیه اش زن مردم را بزور ببرد میسر نیست اگر جلوگیری نشود بمرکز خواهیم رفت در جلسه جمعیت مردی بود بنام وکیل الرعایا این لقب را خودش بخود داده بود

او پیرمردی بود با ظاهری ژنده و کثیف در لباس روحانیت (که آن روز لباس قسمت عمده اهالی شهرما بود) و برای نظایر این گونه اقدامات مورد استفاده بود در مجالس روضه خوانی و کیل‌الرعا یا با صدای بلند گریه میکرد و مکرر دیده شد که روضه تمام شده و روضه خوان رفته است ولی وکیل‌الرعا یا هنوز با صدای بلند میگریست.

محل اداره حکومتی باغی بود تقریباً مخروبه چند اطاق در جنوب آن باغ بود که قسمت فوقانی آن محل کار حاکم بود و بقیه محل دفتر فرآش‌خانه تفنگدار خانه و غیره بود حاکم همین که از ورود جمعیت مطلع شد و فریاد و غوغای آن‌ها را شنید پنجره را باز کرد و رو بجمعیت گفت چه خبر است تفصیل چیست وکیل‌الرعا یا عمامه خود را بزمین زد با توافق بقیه جمعیت بنای داد و فریاد را گذاشتند کلمات و ادینا ووالاسلاما زیاد شنیده می‌شد حاکم آن‌ها را امر بسکوت کرد و گفت یک نفر حرف بزند تا من بفهمم چه واقع شده وکیل‌الرعا یا تفصیل شب گذشته را گفت و اضافه کرد که مردم خواستند بخانه رئیس عدلیه بریزند من نگذاشتم و گفتم باید مراتب را بحضرت اشرف (یعنی حاکم) عرض کنیم و اگر این مرد خبیث کاملاً تنبیه نشود خود مردم او را بسزای عمل زشتش خواهند رسانید. حاکم پس از آن که بدقت اظهارات مردم را شنید شرح مفصلی بیان کرد و گفت که گزارش امر و آن چه دیشب واقع شده الساعه نظمی اطلاع داد بسیار اتفاق بدی رخ داده است. من الان بوالی اطلاع خواهم داد شما بروید دکانهای خود را باز کنید و بکسب و کار خود مشغول باشید بزودی از نتیجه مطلع خواهید شد همان روز از طرف مردم تلگراف‌هایی بوالی و مرکز مخابره شد حاکم هم جریان را با ذکر این که وضع شهر خطرناک و غیرعادی است بتفصیل بوالی گزارش داد چند ساعت بعد تلگراف شدیدالحنی از والی رسید که آخوند رئیس عدلیه فوراً تحت‌الحفظ بتهران تبعید شود ولی آخوند بعد از قضایای شب قبل دیگر دیده نشد. و غائله خوابید، مشکلاتیکه آخوند میخواست برای حاکم و غیره فراهم آورد از بین رفت.

چیزی نگذشت که دست توانای مصلحی در کشور ظهور کرد و باین قبیل وقایع

خاتمه داد.